



## در دفاع از سوسیالیسم لیبرال: میراث کارلو روسلی<sup>۱</sup>

استانیسلاو جی. پولگیس

ترجمه عرفان آقایی

**مقدمه مترجم:** از کارلو روسلی شاید بتوان به عنوان برجسته‌ترین چهره سوسیالیسم غیرمارکسی ایتالیا نام برد، که نحله فکری مغفول‌مانده‌ای در فضای اندیشه ایران است. اما در ورای مرزهای ایران نیز روسلی نظریه پرداز همواره در سایه روسلی شهید قرار داشته است و اهمیت این مقاله از این روست که بیشتر از آن‌که به کنش‌های تهورآمیز روسلی و فیگور روسلی شهید بپردازد به سراغ اندیشه سیاسی روسلی می‌رود. برجسته‌ترین اثر روسلی کتاب سوسیالیسم لیبرال وی است که می‌توان آن را اثری در دو بخش دانست؛ در بخش اول این کتاب روسلی به سراغ نقد مارکسیسم و تجدیدنظرطلبی می‌رود و در بخش دوم تلاش می‌کند تا طرح‌واره‌ای از یک سوسیالیسم لیبرال-دموکراتیک ترسیم کند. این اثر هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ تاریخی دارای اهمیت فراوانی است. اهمیت تاریخی این اثر به دلیل الهام‌بخشی آن به جنبش *عدالت و آزادی* و در پی آن تأثیرپذیری حزب آتزیونه است، حزبی که علی‌رغم به دست آوردن تنها هفت کرسی در مجلس موسسان تأثیرگذاری بسیاری بر حزب کمونیست ایتالیا و قانون اساسی جمهوری به اصطلاح اول داشت. اهمیت نظری این اثر نیز در ارائه بررسی و تحلیل فاشیسم، تفاسیری خلاقه از ایدئولوژی و عمل در سوسیالیسم، و واکاوی تاریخ مارکسیسم نهفته است. در پایان مقاله نیز برنامه مدون

<sup>۱</sup> این مقاله ترجمه‌ایست از مقاله زیر:

Pugliese, Stanislao G., (2007), "In Defense of Liberal Socialism: Carlo Rosselli's Legacy", *Italian Americana*, Vol. 25, No. 1, pp. 23-36.

جنبش عدالت و آزادی و حزب آتریونه را که جانشین این جنبش بود، می‌توانید از نظر بگذارید و خواندن آن برنامه‌ها و طرح‌های بدیلی که در آن دوران برای آینده ایتالیای پس از فاشیسم ارائه شده بودند، در کشاکش این روزها نیز شاید خالی از لطف نباشد.

\*\*\*\*\*

افرادی که با عصر طلایی سینمای ایتالیا آشنایی دارند، مسلماً فیلم کانفورمیست<sup>۲</sup> برناردو برتولوچی را به‌خاطر می‌آورند. ممکن است حتی برخی از این مسئله آگاه باشند که این فیلم بر اساس رمانی با همین نام از آلبرتو موراوایا<sup>۳</sup> ساخته شده است. آنچه اکثراً نمی‌دانند این است که شخصیت پروفیسور کوادری که توسط «کانفورمیست» به قتل رسید، از روی کارلو روسلی لیبرال سوسیال مدلسازی شده بود. کارلو و برادر تاریخ‌نگارش، که پسرخاله‌های مورایا بودند، به‌دستور رژیم فاشیستی ایتالیا در ژوئن ۱۹۳۷ توسط پروفاشیست‌های فرانسوی به قتل رسیدند.

کوستانزو کائوسکی، در مصاحبه‌ای که پیش از مرگش با او داشتم، کارلو روسلی را با این عبارت توصیف کرد: «بسیار معروف، کمتر شناخته‌شده». روسلی جایگاه ویژه‌ای در میان مشاهیر شهدای ضدفاشیست دارد. نوربرتو بوبیو زمانی وی را در کنار پیرو گوبتی<sup>۴</sup> در مقام یک «روشن‌فکر آنارشیست» وصف کرد. کتاب سوسیالیسم لیبرال<sup>۵</sup>، که گاو پیشانی سفید مشاجرات برپا شده در سوسیالیسم ایتالیا در دهه ۱۹۲۰

---

<sup>۲</sup> The Conformist

<sup>۳</sup> Alberto Moravia

<sup>۴</sup> Piero Gobetti

<sup>۵</sup> نسخه ایتالیایی *socialism liberale* بعد از جنگ منتشر شد، و در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۹ تجدید چاپ شد؛ نسخه انگلیسی این اثر که توسط نادیا اوریناتی شاگرد بوبیو ویرایش شده بود نیز در ۱۹۹۴ منتشر شد. حتی پیش از پایان جنگ، دو جلد از نوشته‌های روسلی جمع‌آوری شده بودند؛ یادداشت‌های جنگ داخلی اسپانیا در ۱۹۳۸ منتشر شدند (تجدید چاپ در ۱۹۶۷) و مجموعه‌ای از نوشته‌های سیاسی و خودزندگی‌نامه وی در ۱۹۴۴ منتشر شدند، هر دوی این مجموعه‌ها را گائتانو سالومینی ویرایش کرده بود. جان روسلی، بزرگ‌ترین پسر کارلو من را از این مسئله مطلع ساخت که ایناودی برای چاپ مجموعه‌ای از یادداشت‌های پدرش در اوایل سال‌های ۱۹۵۰ برنامه‌ریزی کرده بود، اما این پروژه تا سال ۱۹۷۳ تکمیل نشد. مجموعه‌ای از نامه‌های رد و بدل شده میان کارلو، نلو و مادرشان آملیا نیز در ۱۹۷۹ منتشر شد. پائولو بانیولی و زفیرو کیوفولتی مجموعه‌ای از یادداشت‌های سیاسی روسلی را در ۱۹۸۸ منتشر ساختند، در همان سال اولین مجموعه از نوشته‌های تبعید روسلی با ویراستاری کوستانزو کائوسکی منتشر شد، جلد دوم این مجموعه نیز در ۱۹۹۲ منتشر شد. سالومینی مدیحه‌ای در رسای این دو برادر در سال ۱۹۳۷ به زبان انگلیسی نوشت؛ آلدو گاروسچی بیوگرافی‌ای

بود، در سال‌های دهه سی به زبان فرانسه منتشر شد و از هر دو منتهی‌الیه طیف‌های سیاسی مورد حمله واقع شد. علاوه بر آن، این کتاب از فراز و نشیب‌های صنعت نشر به شدت سیاست‌زده ایتالیا لطمه خورده است. تحلیل‌های روسلی از فاشیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم همواره پیرنگ زیرزمینی روایت‌های ایتالیایی پس از جنگ بوده‌اند. اگر جبهه مقاومت «اسطوره» تعریف‌کننده هویت و تاریخ ایتالیایی پس از جنگ بوده است، پس شناخت روسلی حیاتی است. گرچه ممکن است وی وزنی اندازه گرامشی یا کروچه نداشته باشد، اما نحله سوسیالیسم لیبرال وی در به اصطلاح «جمهوری اول» همواره حائز اهمیت و حاضر بوده است. آن نحله خودش را در گیرودار بین رئال‌پولتیک حزب دموکرات مسیحی و حزب کمونیست یافت. با وجود این، این نحله فکری مشخصه اندیشه بسیاری از محترم‌ترین و شهره‌ترین بازیگران سیاسی بوده است.

کارلو روسلی در ۱۸۹۹ میلادی در خانواده‌ای یهودی، ثروتمند و وطن‌دوست به دنیا آمد، خانواده‌ای که پیوندهای مستحکمی با جنبش رستاخیز داشت (ماتزینی در خانه عموی روسلی مُرد). پدر وی موسیقی‌دان بود و مادرش آملیا پینچرله،<sup>۶</sup> نمایش‌نویسی بلندآوازه. هر دو خانواده پینچرله و روسلی رهایی یهودی‌ها در ایتالیا را مستقیماً گره خورده به دولت-ملت جدید می‌پنداشتند و از هواداران سرسخت سلطنت مشروطه بودند. آن‌ها تصدیق می‌کردند که ایمان‌شان گره خورده به ایتالیایی پایدار و سکولار بود؛ آنان عبری صحبت نمی‌کردند و به کنیسه نمی‌رفتند. آملیا زمانی به فرزندش کارلو نوشت: «ما یهودی هستیم، اما اول از همه ایتالیایی هستیم». اندیشه روسلی تحت تاثیر این ناسیونالیسم بود، ناسیونالیسمی که متأثر از تجربه وی در جنگ جهانی اول تقویت شد. تقدیر بود سال‌ها بعد وی مادرش را به خاطر ناسیونالیسمش نقد کند، و با وجود این یکی از جنبه‌های بدعت‌آمیز ضدفاشیسم روسلی این بود که باور داشت ضدفاشیست‌ها فاشیست‌ها را آزاد گذاشته‌اند که رتوریک وطن‌دوستی را به انحصار خود درآورند.

---

در طول سال‌های جنگ در ایالات متحده برای روسلی نوشت (۱۹۴۵، تجدید چاپ ۱۹۷۳). اولین جلد پروژه دوجلدی زندگی‌نامه روسلی توسط نیکولا تانفاگلیا در ۱۹۶۸ منتشر شد (جلد دوم کماکان منتشر نشده است، گرچه تانفاگلیا کارهای بسیاری از آن زمان درباره روسلی منتشر کرده است). برای اولین بیوگرافی روسلی به زبان انگلیسی بنگرید به:

Stanislao G. Pugliese, Carlo Rosselli: *Socialist Heretic and Antifascist Exile* (Cambridge, MA: Harvard University Press 1999).

با تشکر از جان پل روسو بابت ویرایش درخشان و پیشنهادهایش برای این یادداشت.

<sup>۶</sup> Amelia Pincherle

روسلی تنها یک بار در یادداشت‌هایش به یهودگرایی اشاره می‌کند: در مقدمه سوسیالیسم لیبرال، وی تاکید می‌کند «مسیح‌باوری یهودی» در فرموله کردن سوسیالیسم لیبرال اهمیتی به اندازه «عقل‌گرایی یونانی» دارد. مقصود روسلی از «مسیح‌باوری یهودی» قسمی مفهوم کاملاً دنیوی از عدالت است، یعنی اسطوره برابری و «قسمی رنج روحی که تمام افراط‌ها را ممنوع می‌سازد». گرچه وی صریحاً به دین اجدادی خود اشاره نمی‌کند، اما نوشته‌هایش ملامت از ایده سوسیالیسم به مثابه یک ایمان اخلاقی است؛ ارجاعات به پیامبران، پیکارهای اخلاقی، و رستگاری سیاسی آثار وی را نشانه‌گذاری می‌کنند.

مهم‌ترین رویدادهای دوران جوانی وی تجربه جنگ جهانی اول و حلقه روشن‌فکری فلورانس بودند. در ۱۹۲۱ او برای حضور در کنگره حزب سوسیالیست ایتالیا (PSI) در لیورنو حضور پیدا کرد که در همان زمان جناح چپ حزب انشعاب کرد تا حزب کمونیست ایتالیا<sup>۷</sup> را تشکیل دهد. بعد از طی کردن مدارج تحصیلی در فلورانس و سینا، روسلی شروع به تدریس اقتصاد سیاسی در میلان کرد. وی کماکان پیوندهای خود با فلورانس را از طریق مشارکت فعال در حلقه فرهنگ<sup>۸</sup> حفظ کرده بود، جایی که در آن نه تنها با گائتانو سالومینی<sup>۹</sup> بل با همسر آینده انگلیسی خود ماریون کیو<sup>۱۰</sup> نیز آشنا شد. حلقه فرهنگ در آستانه سال جدید توسط فاشیست‌ها خراب شد، و سپس - به مثابه غایت هتک حرمت - آن را تبدیل به حلقه فرهنگ فاشیستی تازه تاسیس کردند. در ۱۹۲۵، در پی توصیه سالومینی، روسلی - در کنار ارنستو روسی<sup>۱۱</sup> و نلو تراکواندی<sup>۱۲</sup> - جایگاهی کلیدی در راه‌اندازی **Non Mollare!** [تسلیم نشو!] یافت، که یکی از اولین روزنامه‌های ضدفاشیستی زیرزمینی بود. این روزنامه که توسط روسلی تامین مالی می‌شد و اغلب تنها یک گام از پلیس فاشیستی جلوتر بود (یک بار اعضای دست اندر کار نشریه مجبور به پنهان کردن خود در میان اجساد در بیمارستانی محلی شدند)، موفق شد برای چندین ماه بقا یابد. هنگامی که این روزنامه اسنادی را منتشر ساخت که مستقیماً به نقش موسولینی در قتل جیاکومو متئوتی<sup>۱۳</sup> اشاره می‌کرد، شور و هیجان بسیاری برپا شد. متئوتی یک وکیل پارلمان بود که حزب وحدت سوسیالیستی

<sup>۷</sup> partito comunista d'italia یا Ped'I که بعدتر به PCI تبدیل شد.

<sup>۸</sup> Circolo di Cultura

<sup>۹</sup> Gaetano Salvemini

<sup>۱۰</sup> Marion Cave

<sup>۱۱</sup> Ernesto Rossi

<sup>۱۲</sup> Nello Traquandi

<sup>۱۳</sup> Giacomo Matteotti

(PSU) را نمایندگی می‌کرد و ترور وی کاتالیزوری برای مشارکت روسلی در مقاومت ضدفاشیستی بود. روسلی در حزب وحدت سوسیالیستی نام‌نویسی کرد و از طریق نوشتن مقالات و یادداشت‌هایی در نشریاتی نظیر *رفورم اجتماعی*<sup>۱۴</sup>، *انقلاب لیبرال*<sup>۱۵</sup> که پیرو گوبتی منتشر می‌کرد، و *نقد اجتماعی*<sup>۱۶</sup> که فیلیپو تراتی منتشر می‌کرد، مشارکت خود را آغاز کرد. در این نشریه آخر بود که یادداشتش با عنوان «بحران فکری در حزب سوسیالیست»<sup>۱۷</sup> در سال ۱۹۲۳ میلادی مشاجره‌ای برپا کرد. این یادداشت استدلال می‌کرد که مارکسیسم پوزیتیویستی و ارتدوکس حزب وحدت سوسیالیستی طوقِ لعنتی است که باید کنار گذاشته شود.

روسلی در سال ۱۹۲۶ میلادی موفق شد رهبر حزب سوسیالیست، پیتر وننی<sup>۱۸</sup> را برای همکاری حول نشریه نظری جدیدی به نام *Il Quarto Stato* متقاعد سازد، نشریه‌ای که تلاش کرد جان تازه‌ای به رگ‌های حزب سوسیالیست رو به موت تزریق کند. او با مقالاتی که مزین به تیتراهای تحریک‌کننده بود آشوب ایجاد کرد، تیتراهایی نظیر «سوسیالیسم رنج اندکی کشیده است» (۲۷ مارس)؛ یا «خودانتقادی» که در آن روسلی آنقدر شجاع بود که این پرسش را مطرح کند: «چرا ما شکست خورده‌ایم؟» (۳ آوریل)؛ و «علیه آیین بدبینی» (۲۶ ژوئن). روسلی با یادداشت‌هایش جعبه پاندورایی را گشوده بود و طی این پروسه آوازه‌ای را که لایق آن بود کسب کرد، وی به مخالف جدی ضدفاشیسم ایتالیایی شهره شد. این برجستگی بود که با سری بالا آن را می‌پذیرفت. نشریه *Il Quarto Stato* نیز به‌مانند *Non Mollare!* [تسلیم نشو!] کمتر از یک سال دوام آورد، زیرا در نوامبر ۱۹۲۶ روسلی و ساندرو پرتینی<sup>۱۹</sup> خروج تراتی از ایتالیای فاشیستی به پاریس را ترتیب دادند، پاریسی که در آن زمان پایتخت ایتالیایی‌های ضدفاشیست در تبعید بود. پرتینی در پاریس به تراتی پیوست، در حالی که روسلی بر بازگشت به ایتالیا اصرار داشت، جایی که در آن متعاقباً دستگیر، محاکمه و محکوم به حصر در جزیره لیپاری در کرانه شمالی سیسیل شد. در آن‌جا بود که سوسیالیسم لیبرال را نوشت، کتابی که دست‌نوشته‌های آن را در بیانوی مخفی می‌کرد.

<sup>۱۴</sup> *La Riforma Sociale*

<sup>۱۵</sup> *Rivoluzione Liberale*

<sup>۱۶</sup> *Critica Sociale*

<sup>۱۷</sup> *La crisi intellettuale del Partito Socialista*

<sup>۱۸</sup> Pietro Nenni

<sup>۱۹</sup> Sandro Pertini

روسلی، امیلیو لوسو<sup>۲۰</sup> نویسنده اهل ساردینیا، و فرانچسکو فائوستو نیتی<sup>۲۱</sup> (خواهرزاده نخست‌وزیر سابق) بعد از فراری دراماتیک و تهورآمیز از طریق دریا در آگوست ۱۹۲۹ میلادی وارد پاریس شدند. روسلی سریعاً بر روی شکل دادن به یک جنبش سیاسی تماماً جدید به نام *عدالت و آزادی*<sup>۲۲</sup> آغاز به کار کرد. در اوایل سال ۱۹۳۰، ترجمه فرانسوی *سوسیالیسم لیبرال* به سان طوفانی اعتراضی ظهور کرد. اگر مقالات اولیه روسلی سطح آب را برهم زده بودند، کتاب وی ابرخیزی حقیقی از خشم و انتقاد را ایجاد کرد. سوسیالیست‌هایی به مانند کلودیو تروس<sup>۲۳</sup> و جوزپه ساراگات<sup>۲۴</sup> وی را بدان متهم کردند که آنچه حس کردند توهینی علیه سوسیالیست‌های ایتالیایی بود، در حالی که رهبر کمونیست‌های ایتالیایی، پالمیرو توگلیاتی چیزی نوشت که احتمالاً تند و تیزترین نقد سال بر آن کتاب بود، توگلیاتی این اثر را «توهینی سخیف در قالب یک کتاب خواند که توسط تفنن‌جوی ثروتمندی نوشته شده است». پرواضح است یکی از معدود نقدهای مثبت از جانب لویجی فابری آنارشیست بود. از جهاتی بسیار، تحلیل روسلی از بحران سیاسی معاصر طنین‌انداز تحلیل‌های آنارشیست‌ها بود، به خصوص نقد وی بر دولت-ملت مدرن به مثابه ماشینی هیولایی که برای جنگاوری طراحی شده است.

چرا و چگونه باید سوسیالیسم لیبرال را پس از هفتاد سال بخوانیم؟ همان‌طور که نادیا اوربیناتی<sup>۲۵</sup> به خوبی در مقدمه‌اش بر روی کتاب *سوسیالیسم لیبرال* بیان می‌کند، *سوسیالیسم لیبرال* الهام‌بخش جنبش *عدالت و آزادی* بود، که بنیان‌گذاران آن به محترم‌ترین رهبران فکری و سیاسی ایتالیای پس از جنگ بدل گشتند. این کتاب باید در کنار *یادداشت‌های زندان گرامشی* به عنوان کلید فهم علت شکست دموکراسی و

---

<sup>۲۰</sup> Emilio Lusso

<sup>۲۱</sup> Francesco Fausto Nitti

<sup>۲۲</sup> *Giustizia e liberta*

<sup>۲۳</sup> Claudio Treves

<sup>۲۴</sup> Giuseppe Saragat

<sup>۲۵</sup> Nadia Urbinati: از شاگردان مطرح فیلسوف ایتالیایی نوربرتو بوبیوست، که کتاب *لیبرال سوسیالیسم روسلی* را به انگلیسی برگردانده است و مقدمه‌ای به غایت خواندنی در سه بخش بر روی این کتاب تحت عنوان *Another Socialism* نوشته است. -م

سوسیالیسم در برابر فاشیسم خوانده شود. مهم‌تر از آن، روسلی باور داشت که این کتاب مسیر زایش مجدد احتمالی سوسیالیسم را نشان داد.<sup>۲۶</sup>

تفسیر روسلی از هانری دمان<sup>۲۷</sup> کلیدی برای خواندن سوسیالیسم لیبرال است. دمان (۱۸۸۵-۱۹۵۳) اندیشمندی بلژیکی بود که از آنارشیسم به مارکسیسم و سپس به راست گرویده بود. کتاب فراتر از مارکسیسم<sup>۲۸</sup> وی که در ۱۹۲۶ میلادی به چاپ رسید از نظر روسلی «اقرارنامه‌ای صادقانه، متهورانه و به شدت تیزبینانه از جانب مارکسیستی افسون‌زدوده یا بهتر است بگویم سوسیالیستی معتقد و عمل‌گرا بود».<sup>۲۹</sup> ممکن است این نظر در باب کتاب دمان با توصیف‌اش از کتاب خود سوسیالیسم لیبرال قیاس‌هایی چند به دست دهد که اظهار می‌کند: «اقرارنامه‌ای صریح در باب یک بحران فکری که می‌دانم در میان نسل جدید سوسیالیست‌ها شایع است».<sup>۳۰</sup> علاوه بر تصدیق صریح ضعف‌های فکری و سیاسی «سوسیالیسم علمی» توسط دمان، روسلی احساس می‌کرد که چیز عمیق‌تری را در دمان درک کرده است، یعنی این ایده را که نگرش آرمان‌شهری بازنمایان‌گر امیال سرکوب‌شده است و وی نتیجه گرفت که نمی‌توان تنها با توسل جستن به عقل سوسیالیسم را توجیه نمود. بعدها در فصل پنجم سوسیالیسم لیبرال، «غلبه بر مارکسیسم»، وی به نقل قول بینش روان‌شناختی دمان بازگشت که «بشریت می‌تواند عمیق‌ترین نوستالژی‌ایش - غلبه بر زمان - را تنها با بدل کردن اهداف آینده‌اش به رانه‌هایی در زمان حاضر و بدین ترتیب گنجاندن تکه‌ای از آینده در حال تسکین دهد».<sup>۳۱</sup>

نقد روسلی بر مارکسیسم بر محور نقش اراده آزاد است؛ اگر مارکسیسم قسمی «سوسیالیسم علمی» باشد، نقش اراده آزاد مغفول واقع می‌شود و مارکسیسم به پوزیتیویسم صرف فروکاسته می‌شود. از سوی دیگر، اگر مارکسیسم تاکید اولیه خود بر اراده آزاد و بشریتی را که در مقام کاتالیزور تاریخ کنش می‌ورزد حفظ

<sup>۲۶</sup> Carlo Rosselli Liberal Socialism, ed. by Nadia Urbinatti, trans. William McCuiag (Princeton University Press, 1994); 6.

<sup>۲۷</sup> Henri De Man

<sup>۲۸</sup> *Au dela du Marxisme*

<sup>۲۹</sup> نظرات روسلی در باب دمان را می‌توانید در ذیل مشاهده کنید:

The Biblioteca Nazionale Firenze, Fondo Rosselli, cassetta 2, inserto VIII, n. 1.

<sup>۳۰</sup> Liberal Socialism, 5.

کند؛ پس دیگر نمی‌تواند مدعی آن باشد که لباس علم بر تن دارد. روسلی با تفسیر رودولفو موندولفو<sup>۳۲</sup> از مارکسیسم موافق بود، تفسیری که در آن رابطه میان مردم و محیط تاریخی-اجتماعی قسمی رابطه میان دو چیز از موضعی بیرونی نسبت به هم نبود، بلکه رابطه‌ای از کنش و واکنش بود؛ دیالکتیکی درون واقعیتی یکه. یا، به‌زبانی که یادآور جامبائتیستا ویکو<sup>۳۳</sup> است (verum=factum)<sup>۳۴</sup>، روسلی اظهار کرد که «سوژه از آن‌جایی که ابژه را تولید می‌کند آن را می‌شناسد»<sup>۳۵</sup>. ویکو در علم‌نویس<sup>۳۶</sup> (۱۷۴۴) استدلال کرد که ما هرگز نمی‌توانیم طبیعت را درک کنیم، زیرا که آن را نساخته‌ایم، اما از آن رو که تاریخ را «ساخته‌ایم» می‌توانیم گذشته را درک کنیم. و روسلی آنگاه که درباره آنتونیو لابیولا<sup>۳۷</sup> می‌نویسد، سخنش چنین گرامشی را دارد: «زیربنای اقتصادی - تعیین‌کننده تمام پدیده‌های اجتماعی دیگر - مکانیسمی ساده نیست که از دل آن نهادها، قوانین، سنن و ایدئولوژی‌ها به‌مثابه معلول‌های مکانیکی بلاواسطه ظهور کنند... فرآیند میانجی‌گری به‌شدت پیچیده، و اغلب ناپیدا و پرشکن است، و همواره قابل رمزگشایی نیست»<sup>۳۸</sup>.

روسلی اغلب متهم بدان شده است که مارکس را به شمایل مردی پوشالی ترسیم می‌کند؛ و شاید او درک خود را از مارکسیسم و نسخه‌های چیره‌دستانه‌تر آن فراموش کرده بود. او با دست‌نوشته‌های اقتصادی ۱۸۴۴ مارکس آشنا نبود، که بر برخی از نقدهای این اندیشمند ایتالیایی پیش‌دستی می‌کرد. اما روسلی ستایش‌گر مارکس بود. همان‌طور که روسلی می‌گفت، مقصود وی نشان دادن آن نبود که هیچ چیز مهمی در مارکس وجود نداشته، برعکس، روسلی تاکید داشت که تصور کردن انسان مدرنی که «مارکسیست» نباشد ناممکن است، معنای این عبارت این بود که «مجموعه کاملی از حقایق» جذب آگاهی مدرن شده است. روسلی مارکس را در علوم اجتماعی هم‌تراز با کانت در فلسفه قرار داد. و این مسئله روسلی را مستقیماً به‌سوی گفته متناقض‌نمای خود سوق داد که اولین بار در ۱۹۲۳ در یادداشت «بحران فکری حزب سوسیالیست» آن را مطرح کرد: وی تاکید داشت که می‌توانید بدون آن که سوسیالیست باشید

<sup>۳۲</sup> Rodolfo Mondolfo

<sup>۳۳</sup> Giambattista Vico

<sup>۳۴</sup> verum ipsum factum: قاعده‌ای از ویکو است که در کتاب علم‌نویس طرح می‌کند، و مدعی آن چنین است: تنها آن

چه می‌توانیم بسازیم را می‌توانیم درک کنیم. - م

<sup>۳۵</sup> همان، ۴۵.

<sup>۳۶</sup> La scienza nuova

<sup>۳۷</sup> Antonio Labriola

<sup>۳۸</sup> همان، ۴۰.





مارکسیست باشید، و سوسیالیست‌ها می‌توانند - در واقع، باید - «پسامارکسیست» باشند. سوسیالیسم قله تاریخی لیبرالیسم قرن نوزدهم بوده است. یا همان‌طور که وی نوشت: «سوسیالیسم چیزی نیست جز بسط منطقی اصل آزادی که به نتایج نهایی‌اش سوق داده شده است. سوسیالیسم که به‌مثابه جنبش‌های بخش پرولتاریا تعریف شده، لیبرالیسم حقیقی است».<sup>۳۹</sup> سوسیالیسم نه اجتماعی‌کردن ابزار تولید و نه پرولتاریای به قدرت رسیده است؛ سوسیالیسم حتی مساوات مادی نیست. جنبه جوهرین سوسیالیسم «عملی‌کردن مترقیانه‌ی ایده آزادی و عدالت است».<sup>۴۰</sup>

روسلی در مفهوم‌پردازیش از لیبرالیسم، میان لیبرالیسم به‌مثابه سیستم و لیبرالیسم به‌مثابه روش تفاوت قائل بود. حامیان لیبرالیسم در مقام سیستم، به‌مانند ایناودی، آن را مجموعه‌ای از اصول قضایی، اجتماعی و اقتصادی می‌دانستند که در ارتباط تنگاتنگ با عبارت «سرمایه‌داری بورژوایی» است. در کنار آزادی دینی، آزادی مطبوعات، و آزادی انجمن، آنان آزادی مالکیت خصوصی نامحدود، حق وراثت و تجارت آزاد را اضافه کردند. آنانی که لیبرالیسم را به‌سان یک روش درک می‌کردند، مدعی بودند فرضیه بنیادین لیبرالیسم این است که متقاعد ساختن آزادانه اکثریت بهترین شیوه برای رسیدن به «حقیقت» است. این موضع لیبرالیسم را به‌منزله مجموعه‌ای از هنجارها یا «قواعد بازی» می‌بیند که اساس تمدن غرب هستند. روسلی مکرراً بر مشخصه تاریخ‌گرای لیبرالیسم تاکید می‌ورزید: لیبرالیسم مجموعه‌ای از اصول ثابت نبوده است؛ بلکه در عوض آن را باید به‌مثابه قسمی شدن متداوم که دائماً در حال از سرگرفته‌شدن است درک کرد: غلبه دائمی بر مواضع قدیمی. گرچه ممکن است محتوای لیبرالیسم با گذر زمان تغییر کند، اما آنچه بنیادین است روح پویا و مترقی آن است. بورژوازی زمانی پرچمدار لیبرالیسم بود، اما دیگر نیست. برای بورژوازی تسخیر آزادی سیاسی اعتلا و تحقق بخشیدن به قدرت خویش بود، در حالی که برای پرولتاریا مطالبه و کسب آزادی سیاسی سرآغاز مبارزه بر سر رهایی اقتصادی است. بورژوازی حال از لیبرالیسم (همراه با مجموعه‌ای از اصول اجتماعی، قضایی و اقتصادی) برای حفاظت از امتیازات خود در برابر توده‌ها و متوقف ساختن پیشرفت اجتماعی استفاده می‌کند و بدین طریق به مشخصه بنیادین لیبرالیسم خیانت می‌کند. از آن‌جا که لیبرالیسم بر طبق تعریف تاریخ‌گرا، دیالکتیکی و نسبی‌گرا بود - که تاریخ را به‌مثابه جریان بی‌وقفه می‌فهمید: قسمی شدن و غلبه کردن جاودان - پس این پرولتاریا و سوسیالیسم

<sup>۳۹</sup> همان، ۸۶.

<sup>۴۰</sup> همان، ۷۴.

بودند که وارثان حقیقی سنت لیبرالی بوده‌اند. تنها سوسیالیسم و پرولتاریا در پی پیش‌بردن ایده پویای آزادی از دل فراز و نشیب‌های تاریخ به سوی محقق ساختن کامل آن بوده‌اند.

عدالت و آزادی که توسط روسلی در سال ۱۹۲۹ میلادی در پاریس بنیان گذاشته شد، قرار بود جنبشی جدید باشد که با تکیه بر این ایده‌ها در قلمروی سیاسی کنش می‌ورزد. شورای سه نفری رهبری آن شامل خود روسلی، امیلیو لوسو و آلبرتو تراکیانی بود، که به ترتیب جریان‌های سوسیالیستی، جمهوری خواهانه و لیبرالی را نمایندگی می‌کردند. عدالت و آزادی بر ضدفاشیسم ایجابی و برساننده تاکید داشت. روسلی جنبش جدید را به مثابه کاتالیزوری تصور می‌کرد که از بن‌بست استراتژیک و ایدئولوژیکی که گریبان ضدفاشیسم را گرفته بود، گذر می‌کرد. در مرکز این مفهوم نقد وی بر احزاب قدیمی و سنتی قرار داشت؛ به خصوص آن احزابی که دلبسته ایده اپوزیسیون قانونی بودند. بدین خاطر، وی وارد نزاعی سریع با کنستراتزیونه آنتی فاشیستا [سازمان متمرکز ضدفاشیست‌ها] شد که سازمان مادر احزاب ایتالیایی در تبعید بود. گرچه این گروه و عدالت و آزادی پیمانی را در نوامبر سال ۱۹۳۲ میلادی امضا کردند، اما با وجود نقد روسلی امید اندکی برای باقی ماندن‌شان در کنار یک‌دیگر وجود داشت: «احزاب کهن مرده‌اند. آنان در موزه ضدفاشیسمی که در پاریس وجود دارد زنده‌اند، اما در ایتالیا هیچ قدرتی ندارد».<sup>۴۱</sup> طی دو سال اتحاد شکست، کنستراتزیونه آنتی فاشیستا منحل شد و انتشار روزنامه آن، *la liberta*، متوقف شد. *Giustizia e Libertà* [به معنی عدالت و آزادی] روزنامه جنبش جدید، از ماهنامه به هفته‌نامه تبدیل شد. در ژانویه ۱۹۳۲ میلادی، روسلی شروع به ویراستاری و انتشار مجله *عدالت و آزادی*<sup>۴۲</sup> (اغلب با پول خود) کرد، که یک مجله نظری بود. پافشاری وی بر آنکه *عدالت و آزادی* باید یک جنبش انقلابی باقی بماند و به یک حزب بدل نشود، به شدت محل مشاجره بود. برخی به مانند آگوستو مونتتی<sup>۴۳</sup> باور داشتند که *عدالت و آزادی* پیشاپیش نیز یک حزب سوسیالیست جدید بود؛ دیگران به مانند لیلو باسو<sup>۴۴</sup> احساس آن را داشتند که *عدالت و آزادی* حزبی در حال شکل‌گیری بود که کماکان در ایدئولوژی‌اش سردرگم و نامنسجم بود. روسلی از موضع خویش به صورت بی‌مانندی دفاع کرد: احزاب سیاسی مدرن را نمی‌توان به‌جز در حالت تقابل با سایر احزاب سیاسی در نوع مشخصی از جو سیاسی تجسم کرد؛ مشخصاً توسعه احزاب در بستر فرهنگی و تاریخی قرن نوزدهم. مفهوم «حزب» متضمن مفهوم مبارزه سیاسی، آزادی و

<sup>41</sup> in Quaderndi i Giustizia e Liberta n. 12 January 1935, 3 .

<sup>42</sup> *Quaderni di Giustizia e Liberta*

<sup>43</sup> Augusto Monti

<sup>44</sup> Lelio Basso

خودآیینی است. در جایی که هیچ مبارزه سیاسی ای وجود ندارد، هیچ حزبی نمی‌تواند وجود داشته باشد، در جایی که هیچ آزادی ای وجود ندارد، هیچ مبارزه سیاسی ای نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ از این رو، تعریف فاشیسم به سمت این نتیجه‌گیری سوق یافت که هیچ‌گونه آزادی، مبارزه سیاسی و علاوه بر آن هیچ حزب سیاسی ای نمی‌تواند وجود داشته باشد. روسلی استدلال کرد که تمام احزاب سیاسی مدرن، حتی رادیکال‌ترین آن‌ها در واقع بازتولید مینیاتوری دولت-ملت لیبرالی بودند، که این احزاب در آن شکل گرفتند. احزاب سیاسی مدرن را تنها می‌توان درون یک دولت تجسم کرد، حتی اگر هدف غایی آن‌ها سرنگونی دولت باشد. دوباره با زبانی که طنین‌انداز آنارشیست‌ها بود روسلی تکرار کرد: «اگر در عوض، حزب کاملاً در خارج از دولت قرار دارد و در تضادی آشکار با دولت است و به هیچ وجه همساز با آن نیست؛ پس دیگر حزب نیست، بلکه یک جنبش انقلابی داریم، یک جنبش ضددولتی».<sup>۴۵</sup> با این سنجه، حزب فاشیست در ایتالیا، حزب نازی در آلمان، و حزب کمونیست در شوروی واقعاً حزب نبودند. بلکه آن‌ها هستارهای توتالیتری بودند، آنان به خود به سان بخشی از دیالکتیک نیروهای سیاسی نگاه نمی‌کردند، بلکه به مثابه کل نگاه می‌کردند، به مثابه دولت: ضدلیبرال، ضدسیاسی. روسلی هرگز این مفهوم‌پردازی از عدالت و آزادی به مثابه چیزی انقلابی، عصیان‌گر و «ضددولتی» را کنار نگذاشت؛ این جنبش فقط نفی مطلق فاشیسم نبود، بلکه همچنین نفی نظم کهنی بود که فاشیسم را به وجود آورده بود.

به دلیل این ناهمگنی ایدئولوژیک سال‌ها طول کشید تا روی برنامه‌ای با جزئیات توافق حاصل شود. [بنگرید به ضمیمه]. اما هنگامی که ارنستو روسی و ریکاردو باوئر<sup>۴۶</sup> در تابستان ۱۹۳۰ میلادی یادداشت‌شان «مصلحت‌اندیشی تاکتیکی» را در عدالت و آزادی منتشر کردند، روسلی که تا آن زمان مقاومت کرده بود، سر تسلیم فرود آورد. روسی و باوئر میان دو نوع ضدفاشیسم تمایز برقرار کردند: مقاومت «منفعل» و مقاومت «فعال» یا «انقلابی». مقاومت منفعل به معنای منزوی کردن، خردانگاری، تضعیف روحیه، و سردرگم کردن فاشیست‌ها بود. تاکتیک‌ها شامل بایکوت کردن دیدار پادشاه یا سالار<sup>۴۷</sup> (همان‌طور که زمانی توسط تسلیم‌نشو! در ۱۹۲۵ طرح شده بود)؛ مقاومت در برابر اغواگری‌ها (رویدادهای ورزشی، سفر به مکان‌های مقدس، و گردش در بیلاق‌ها) که توسط دوپولا و ورو ارائه شده بود؛ ترک سیگار برای کاهش درآمد دولت فاشیستی؛ و شاید از همه مهم‌تر، کمک کردن به توزیع نشریات

<sup>۴۵</sup> "Pro il controllo del partito Quaderndi Giustizeia e liberta n.8, August 1933, 3-12.

<sup>۴۶</sup> Riccardo Bauer

<sup>۴۷</sup> Duce: از القاب بنیتو موسولینی. -م

زیرزمینی ضدفاشیستی بود. شاید بهترین نماینده این قبیل کوشش‌ها برادرِ کارلو بود؛ نلو روسلی تاریخ‌نگار که آثارش در باب ماتزینی و باکونین و بیوگرافی پیساکانه در واقع اعتراضاتی بُرنده علیه رژیم فاشیستی بودند.<sup>۴۸</sup>

مقاومت «انقلابی» باید تقریباً هر روشی را در نظر آورد، حتی ترور سیاسی. علاوه بر تاکتیک‌هایی که در اینجا انتظار آن را می‌کشیم، روسی و باوئر طرح می‌کنند که اعضای عدالت و آزادی باید برای تعامل با گروه‌های مشخصی تلاش کنند که دیگر احزاب ضدفاشیستی آنان را رد می‌کنند. به‌عنوان مثال، علاوه بر کارخانه‌ها، مدارس، و دانشگاه‌ها روسی و باوئر احساس می‌کردند که می‌توانند ارتشی‌ها را نیز به سمت اردوگاه ضدفاشیستی بکشانند. پروپاگاندا، تبلیغات عمومی و کنش‌های تهورآمیز نیز مهم بودند؛ آن‌هم تنها اگر فریاد فاتحانه یکدلی و «اجماع» رژیم را خنثی سازد. نتیجتاً در ژوئن ۱۹۳۰، روسلی، تارکیانی و آلبرتو چیانکا پرواز جیوانی باسانسیس<sup>۴۹</sup> بر فراز میلان را ترتیب دادند. باسانسیس بعد از ترک فرودگاه موقتی در کانتون تیچینوی سوییس، در نیمه‌روز هزاران اعلامیه را بر فراز میلان پخش کرد. پرواز به مانند گریز سال گذشته روسلی و یارانش با قایقی موتوری از لیپاری، بسیاری را مجذوب ساخت و اندکی پس از آن هسته‌های عدالت و آزادی در میلان، تورین و دیگر شهرها شروع به عضوگیری کردند. متأسفانه، این پیشروی‌ها اغلب با نفوذ موثر جاسوسان پلیس فاشیستی به درون هسته‌ها روبه‌رو می‌شد که نتایج مخربی به‌همراه داشت. روسی، باوئر، فرچیو پاری، و اومبرتو کوا در اکتبر ۱۹۳۰ دستگیر شدند، این اتفاق برای اکثر اعضای سازمان در میلان و تورین رخ داد. آنان توسط دادگاه ویژه دفاع از دولت به زندان‌های طولانی‌مدت محکوم شدند، اومبرتو کوا از ترس آن که مبدا تحت شکنجه به رقیقش، که در واقع جاسوس فاشیست‌ها بود، خیانت کند، در آستانه کریسمس دست به خودکشی زد.

لطمات وارد شده از سمت پلیس فاشیستی به سازمان ادامه یافت؛ و این امر تا حدی بدین خاطر بود که روسلی تأکید داشت مبارزه باید در ایتالیا و نه آن‌جایی که وی «آکادمی تبعید» می‌خواند، صورت بگیرد. تبعید بحث‌های علمی و نظریه‌های پیچیده‌ای را ایجاد کرد اما هرگز این نظریات و بحث‌ها منجر به پایان

---

<sup>۴۸</sup> Nello Rosselli Carlo Piscane nel Risorgimento italiano (Milan: Lerici, 1958); Ibidem. Mazzini e Bakunin. 12 anni di movimento operaio in italia, 1860-1872 (Turin: Fratelli Bocca, 1972);

همچنین بنگرید به:

Nello Rosselli. Uno storico sotto il fascismo, edited by Zeffiro Ciuffoletti (Florence; L Nouva Italia, 197).

<sup>۴۹</sup> Giovanni Bassanesis

رژیم فاشیستی نمی‌شدند. «زیان‌های تبعید» جهنمی بودند: ضدفاشیست‌های تبعیدی همواره فاشیسم را بر روی لبه پرتگاه مجسم می‌کردند؛ در مورد نفرات و اهمیت خودشان اغراق می‌کردند؛ نقدشان را بر مبنای علل احساسی پی می‌ریختند؛ هرگونه نقطه قوت در موسولینی را انکار می‌کردند؛ از اهمیت بورژوازی غفلت می‌ورزیدند؛ موفق به برساختن یک ضدفاشیسم ایجابی نمی‌شدند؛ یا در حسرت گذشته پیشافاشیستی به سر می‌برند یا از آن دفاع می‌کردند. روسلی ادعا داشت که عدالت و آزادی از افتادن در دام این تله‌ها می‌پرهیزد. از همه مهم‌تر، مقاومت ضدفاشیستی در تبعید کماکان با احزاب و نظام سیاسی پیشافاشیستی پیوند داشت. این بزرگ‌ترین ضعف آن‌ها بود، و آن‌ها را از تصدیق بداعت فاشیسم در سیاست اروپا باز می‌داشت. این واقعیت تمام استراتژی‌ها و تاکتیک‌های سابق را از اعتبار ساقط کرد. روسلی عدالت و آزادی را به‌مثابه اولین جنبش اروپایی توصیف کرد که تماماً ضدفاشیست بود چراکه در فاشیسم واقعیت جدید و مرکزی زمانه را می‌دید. مواضع این جنبش ماحصل گذشته‌ای پیشافاشیستی نبودند؛ و مشخصه تجربی و متجدد آن از این رو بود. روسلی نوشت که این جنبش تحت شعاع قسمی «بی‌تابی فکری» قرار داشت. هنگامی که درست یک ماه قبل از به قتل رسیدنش، تاملی در باب هشت سال ابتدایی عدالت و آزادی را منتشر ساخت، از سه اندیشمند در مقام سازندگان میراث فکری جنبش نام برد: گوبتی، گرامشی، سالومینی. دقیقاً همین ناهگمنی بود که جنبش را انتقادپذیر نگه می‌داشت، اما روسلی این مسئله را به‌مثابه یکی از موثرترین کاتالیزورها می‌دید. روسلی تحت اجبار برای تعریف جنبش، اعضای آن را سوسیالیست‌های انقلابی و کمونیست‌های لیبرال نامید. سوسیالیسم نیروی جان‌بخش جنبش کارگری بود، جوهر دموکراسی راستین؛ در حالی که کمونیسم اولین کاربست تاریخی سوسیالیسم بود. علاوه بر آن کمونیسم قسمی مذهب آزادی‌خواهانه افراد بود. تنها عدالت و آزادی بود که توان سنتز کردن این سه جریان فکری در یک جنبش سیاسی بادوام را داشت. ضدفاشیسم باید ذهنیت جبهه مردمی را پشت سر می‌گذاشت، جبهه‌ای که پیش فرضش دموکراسی و احزاب قدرتمند بود (که هیچ کدام در ایتالیا وجود نداشتند) و اتحاد قدیمی ناشی از پیمان‌های عملی که به‌صورت متناقضی مواضع ایدئولوژیک را مستحکم ساخته بود. عدالت و آزادی باید یک حزب منحصر به فرد پرولتری می‌شد، عالم صغیری از جامعه آینده. عدالت و آزادی از مطالبات و معضلات مشخص جامعه ایتالیا آگاه بود: شکل گرفتن یک طبقه حاکم جدید؛ [مدرن‌سازی جنوب ایتالیا موسوم به سیاست‌های] متزوجورنو؛ فدرالیسم؛ دموکراسی کارگری؛ و اتحاد ضروری پرولتاریای شهری، دهقانان و روشنفکران بورژوا.

تحلیل روسلی از فاشیسم در میان مارکسیسم و لیبرالیسم، یا به عبارت دیگر در میان گوبتی و گرامشی قرار می‌گیرد. موضع نظری وی را می‌توان از این افق مورد قرائت قرار داد. روسلی یک ماه قبل از ترورش در حالی که شکل‌گیری و تحول عدالت و آزادی را از نظر می‌گذراند، نوشت که اولین برنامه [عدالت و آزادی] مبتنی بر ایده خودآیینی کارگران و شوراها بود که از نظم نوین<sup>۵۰</sup> گرامشی و انقلاب لیبرال<sup>۵۱</sup> گوبتی به ارث برده بود. روسلی از گوبتی این اصول را برگرفت که نه بورژوازی بلکه پرولتاریا نمود مدرن روح لیبرال و جنبش سیاسی جدید بود که باید برای انقلاب لیبرالی متداوم یا پایدار فعالیت می‌کرد. گرامشی برای روسلی تأکیدی بر اهمیت تاریخی پرولتاریا در کنار مفهوم دموکراسی کارگاهی<sup>۵۲</sup> بود. روسلی حداقل دو نحله دیگر لیبرالیسم ایتالیا را مصرانه رد می‌کرد: اقتصاددان تجارت آزاد، ایناودی که از لیبرالیسم اقتصادی به مثابه مبانی برای لیبرالیسم سیاسی پیروی می‌کرد، و لیبرالیسم اخلاقی/سیاسی کروچه. روسلی همچنین این گزاره کروچه را رد می‌کرد که فاشیسم را «میان‌پرده‌ای»<sup>۵۳</sup> در تاریخ ایتالیا می‌دانست، و در عوض نظرش طنین‌انداز گوبتی بود: «فاشیسم به نحوی از انحا خودزندگی‌نامه ملتی بوده است که از نبرد سیاسی پرهیز می‌کند، ملتی که یکدلی را ستایش و از دگراندیشی شانه خالی می‌کند».<sup>۵۴</sup> روسلی با گرامشی و گوبتی بر سر این مسئله توافق داشت که رد ریشه‌های فاشیسم را می‌توان در نهادهای انسانی و اجتماعی ایتالیا زد و اینکه فاشیسم نمود عمیق‌ترین رذایل و ضعف‌های نهفته مردمی بدون آزادی بوده است: مردمی به لحاظ سیاسی نابالغ که اغلب در حسرت دستی از غیب بودند؛ در شکل پاپ، یا شهریار یا سالار. بنابراین رزمیدن با فاشیسم به معنای رزمیدن با نوع خاصی از روحیه حاکم بر طبقات وسیعی از جمعیت بود. تا حدی، این مسئله‌ای تاریخی بود: ایتالیا بدون تجربه کردن کامل جریانات دینی و سیاسی رهایی‌بخش روشنگری، فاشیسم را به مثابه «نمونه‌ای پست از تسلیم و سازگاری» پذیرفت. برای روسلی فاشیسم هر چیزی بود جز انقلابی؛ فاشیسم مربوط به سنت و مسیری بود که از مقاومت حداقلی در برابر قدرت می‌گذشت.

نه زور بهیمی و نه واکنش طبقاتی نمی‌توانستند به تنهایی پیروزی فاشیسم را توصیف کنند. به مانند سایر اندیشمندان اروپایی، وی تأکید داشت که فاشیسم نشانگان قسمی بحران ملی و اخلاقی عمیق بود که کل

<sup>50</sup> *L' Ordine Nuovo*

<sup>51</sup> *La Rivoluzione Liberale*

<sup>52</sup> consigli di fabbrica / workshop democracy

<sup>53</sup> parenthesis

<sup>54</sup> Liberal Socialism, 108.

ملت از جمله پرولتاریا را دربرمی‌گرفت. فاشیسم نه فقط هجومی علیه حقوق طبقات جداگانه به کام یک طبقه، که همچنین یورشی علیه تمدن مدرن بود. به‌گفتهٔ روسلی، خط تقسیم اصلی میان فاشیست‌ها و ضدفاشیست‌ها نه حساسیت طبقاتی که حساسیت اخلاقی بود. این مسئله بود که به نبرد ضدفاشیستی ارزشی تقریباً مذهبی می‌بخشید. زنده‌ترین واقعیت فاشیسم این نبود که آزادی را سرکوب می‌کرد - چیزی که در میان جباران مشترک است - بلکه آن بود که نوکرمآبی، اجماع، هم‌رنگی و همگنی را مطالبه می‌کرد؛ به عبارتی زنده‌ترین واقعیت فاشیسم امتناع مطلق آن از مواجهه با هر آنچه متفاوت است بود.

در طول سال‌های ۱۹۲۰ و اوایل ۱۹۳۰ میلادی روسلی فاشیسم را به‌مثابهٔ پدیده‌ای مشخصاً ایتالیایی درک کرده بود: «خودزندگی‌نامهٔ یک ملت». نائل شدن هیتلر به قدرت روسلی را بدان واداشت که این تحلیل را بازنگری کند. حال فاشیسم به‌منزلهٔ چیزی روی‌هم‌رفته متفاوت برای سرنوشت اروپا جلوه می‌کرد. روسلی در یادداشتی با عنوان «جنگی که باز می‌گردد»<sup>۵۵</sup> که به‌طوری مرموز پیشگویانه بود هشدار داد که منطق درونی و اجتناب‌ناپذیر فاشیسم جنگ است. تنها یک پاسخ ممکن وجود داشت: مداخله‌ای انقلابی برای درهم شکستن فاشیسم. این پاسخ از جانب دموکراسی‌های لیبرال نمی‌آمد؛ بلکه وظیفهٔ یک جنبش اروپایی جدید بود. روسلی که به‌خاطر کنار گذاشتن کیش صلح سنتی مورد نقد سوسیالیست‌ها بود، تنها حمایت بی‌قید و شرط جوزپه ساراگات را به‌دست آورد. هنگامی که در فوریهٔ ۱۹۳۴ میلادی کودتای دست راستی (همراه با پارسی‌هایی که در خیابان فریاد می‌زدند «هیتلر بهتر از بلوم است») به‌سرعت شکست خورد، روسلی احساس کرد که تفسیرش صحیح بوده است. حمام خون «شب دشنه‌های بلند» نازی‌ها در ژوئن تایید کرد که رژیم هیتلر چیز جدیدی در اروپا بود.

قسمی محافظه‌کاری ایدئولوژیک و عدم توانایی به اندیشیدن دربارهٔ این پدیدهٔ جدید ضدفاشیست‌ها را عاجز ساخته بود. در حالی که مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌های ارتدوکس این تحولات را به‌مثابهٔ واپسین نفس‌های سرمایه‌داری رو به موت می‌دیدند، روسلی با نئوسوسیالیست‌های فرانسوی موافق بود که تصدیق می‌کردند بورژوازی از همیشه قوی‌تر و سرمایه‌داری در حال متحول ساختن خود به قسمی تمامیت سیاسی/اقتصادی/اجتماعی بود که می‌توانست منعطف باشد و در اشکال جدید بقا یابد. روسلی همچنین با نئوسوسیالیست‌ها بر سر تصدیق اهمیت متداوم ناسیونالیسم به‌منزلهٔ قوی‌ترین ایدئولوژی

<sup>55</sup> *La Guerra che torna*

سال‌های ۱۹۳۰ میلادی موافق بود. او در پاسخ به این نقد که خارج از محدوده سوسیالیسم سنتی قرار دارد، جواب داد: «تنها شیوه جدی ضدفاشیست بود بدعت‌گذار بودن است.»<sup>۵۶</sup>

روسلی در سال ۱۹۳۶ میلادی بر اساس آن احساس کنش ورزید، و در میان اولین کسانی قرار داشت که برای دفاع از جمهوری اسپانیا وارد خاک آن کشور شدند. برخلاف دیگر داوطلبان، او مصر بود جنگ داخلی اسپانیا به یورش پیش‌دستانه علیه نازیسم و فاشیسم گسترش یابد، یورشی به وسعت اروپا. سخنرانی رادیویی وی «امروز در ایتالیا، فردا در اسپانیا»<sup>۵۷</sup> که در آن جنگ داخلی انقلابی در ایتالیا را پیش‌بینی کرد، در کنار گزارش‌های پلیس مبتنی بر آنکه وی در حال اندیشیدن به ترور موسولینی بود، سرنوشت وی را رقم زد. روسلی و بردارش نلو در جاده‌ای روستایی در نورماندی در اواخر بهار ۱۹۳۷ میلادی ترور شدند. پیکرهای آنان در گورستان پرلاشز دفن شد و در سال ۱۹۵۱ به فلورانس محبوب‌شان انتقال یافت. اما ایده یک سوسیالیسم لیبرال - سوسیالیسمی انسان‌گرایانه - با مرگ آنان نمرد.



## ضمیمه

### منشور انقلابی گیوستیازیا لیبرتا [عدالت و آزادی] (۱ ژانویه ۱۹۳۲)

پایان بخشیدن به سلطنت و برقراری جمهوری.

آزادی انجمن، مطبوعات، مهاجرت.

سرکوب میلشای فاشیستی؛ برقراری یک گارد جمهوری خواهانه برای دفاع از جمهوری؛ تحت تعقیب قرار دادن افراد مسئول در برقراری فاشیسم و در صدر آنان پادشاه؛ مصادره اموال آنان و واگذار کردن آن اموال به قربانیان سیاسی؛ انحلال اتحادیه‌ها و تعاونی‌های فاشیستی.

اصلاحات ارضی: «زمین از آن‌انی که روی آن کار می‌کنند».

زارعان سهم‌گیر و مستاجران، بعد از پرداخت غرامت به مالکان فعلی [این پرداخت غرامت بعدتر از اضافه شد]، صاحب زمین شوند؛ برقراری یک صندوق اعتباری دهقانی.

<sup>56</sup> "Il neo-socialismo francese," in Carlo Rosselli, *Scritti dell' esilio*, edited by Costanzo Causci (Turin: Einaudi, 1988): 1:227.

<sup>57</sup> *Oggi in Italia, domani in spagna*



اصلاح بانکی و صنعتی؛ اجتماعی کردن مهم‌ترین صنایع همراه با مدیریت کارگران بر خدمات عمومی ضروری: صنایع هیدروالکتریک، بانک‌های بزرگ و صندوق‌های اعتباری، معادن، کشتیرانی و سازه‌های دریایی.

اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها: اموال حزب فاشیست باید در میان سازمان‌های دهقانی و کارگری بازتوزیع شود؛ قراردادهای جمعی باید منحل شود؛ مساعده بیکاری؛ قرارداد و حداقل حقوق برای کار خانگی؛ لغو مالیات غلات و مالیات بر مصرف؛ کاهش فوری اجاره‌ها؛ کاهش مخارج نظامی و استعماری.

یک اروپای متحد؛ به رسمیت شناختن خودآیینی فرهنگی و مدیریتی اقلیت‌ها؛ قوه قضاییه مستقل؛ اصلاحات بنیادین در زندان‌ها؛ تحصیل رایگان برای همه و در پیوند با اصلاح اجتماعی؛ جدایی کامل میان دولت و کلیسا؛ مصادره اموال نهادهای دینی و روحانیون رده بالا؛ آزادی عبادت؛ باطل و بی‌اثر کردن پیمان‌نامه اعلام شده کلیسای واتیکان.

سازماندهی دولت جدید باید مبتنی بر بیشترین حد خودآیینی ممکن باشد، سازوکارهای حکومت مرکزی باید محدود به مسائل مرتبط با منافع ملی باشد.

## منشور هفت ماده‌ای حزب آتریونه (وارث سیاسی گیوستیازیا لیبرتا) ۷ آگوست ۱۹۴۲

(۱) جمهوری کردن ایتالیا؛

(۲) تمرکززدایی قدرت؛

(۳) ملی‌سازی خدمات عمومی در چارچوب یک اقتصاد ترکیبی؛

(۴) اصلاحات ارضی؛

(۵) مشارکت سندیکاها در مدیریت کارخانه‌ها؛

(۶) جدایی کلیسا و دولت؛

(۷) [تاسیس] یک فدراسیون اروپایی.

[امضا شده توسط] کارلو لوی، آگوستو مونتی، چزاره پاوزه، پریمو لوی، ویتوریو فوا، ساندریو پرتینی، فروچیو پاری، فرانکو ونتوری، نوربرتو بوبیو، جیوانی اسپادولینی، آلدو گاروسچی، لئونو گینزبرگ، ارنستو روسی، ریکاردو باوئر، گائتانو سالومینی، جوزپه ساراگات.

پولگیس، استانیسلاو جی.. «در دفاع از سوسیالیسم لیبرال: میراث کارلو روسلی»، ترجمه عرفان آقایی،  
دموکراسی رادیکال، ۱۴۰۲/۰۳/۰۶، دریافت از: <https://radicald.net/zv5h>

